دوفصلنامه علمی ـ تخصصی خانواده در آیینه فقه
سال ششم/ شماره ۷/ پاییز و زمستان ۱۴۰۰

Two quaterly scientific- specified
Family in the mirror of jurisprudence
Years, 6 No.7, Autumn and Winter 2022

بررسی مساله تعقیم از منظر فقه و قرآن

□ احمد احمدی تبار *

چکیده

پیشگیری دائم از بارداری که در فقه از آن به " تعقیم " تعبیر می شود از مسائلی است که در فقه شیعی خصوصا در سالهای اخیر پیرامون آن مطالب فراوان و متفاوتی ارائه شده است . پیشگیری از بارداری در زمان معصومین (ع) ظاهرا منحصر به روش " عزل " بوده است که فقهاء آن را دلیلی بر جواز پیشگیری موقت تلقی کرده اند . بنابراین پیشگیری دائم پدیده ای نو ، و فاقد دلیل خاص و صریح است . به همین دلیل طرفداران نظریه تحریم به دلائلی مانند عمومات قرآنی ، قواعد فقهی و ... استناد کرده اند . این موضوع از زوایای مختلفی قابل مطالعه و بررسی است . مانند : حق حاکمیت و میزان قلمرو آن در دخالت در تحدید و یا تنظیم نسل بعنوان حکم ثانوی ، رعایت حقوق زوجین در نطفه و اشتراط تعقیم بر اذن زوج یا زوجه و ... اما آنچه دراین نوشتار به آن پرداخته می شود بررسی ادله تحریم بعنوان حکم اولی است . از آنجا که ایجاب و تحریم از عناوین شرعی و مستلزم وجود دلیل کافی برای جریان بر موضوعات است به نظر می رسد نظریه تحریم به دلائل زیر مبهم و ناکافی است : ۱- فقدان دلیل خاص و صریح . ۲- تمام نبودن ادله و استدلالات . ۳ - اضطراب تعابیر فقهاء در بیان حکم ۴ - تنافی با اصل اختیار انسان در قبول مسئولیت . ضرورت بازنگری بر این حکم آنگاه ملموس تر می شود که پدیده ی شوم تولد فرزندان نامشروع را توسط زنان خیابانی ، بیماران روانی ، معتاد و ... که علاوه بر ایجاد معلولیت و محرومیت نسل آنان از حقوق شرعی و قانونی ، هزینه های بالایی را بر جامعه تحمیل می کند ، جدی تر بگیریم . تعقیم این گروه از افراد فاقد صلاحیت به دلیل مخالفت فقهاء با خلأ قانونی روبروست .

کلیدواژه: تعقیم ، منع الحبل ، عزل ، استیلاد

---

* استاد سطح عالی حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول) / ahmad.ahmadi@gmail.com

۱ – مفهوم تعقیم

معنای لغوی :

العَقْمُ و العُقْمُ، بالفتح و الضم: هَزْمةٌ تقعُ في الرَّحِم فلا تَقْبَلُ الولدَ. عَقِمَتِ الرَّحِمُ عَقْماً و عُقِمَتْ عُقْماً و عَقْماً و عَقَماً و عَقَمَها اللهُ يَعْقِمُها عَقْماً و رَحِمٌ عَقِيمٌ و عَقِيمةٌ مَعْقومةٌ، و الجمعُ عَقائمُ و عُقُمٌ، (لسان العرب؛ ج۱۲، ص: ۴۱۲) .

واژه تعقیم باب تفعیل ، به معنای ایجاد سد و مانع برای حمل و بارداری است .

عَقِمَ الرجُلُ، كعَلِمَ، عَقماً: سَكَتَ.و عَقَّمَهُ تَعْقِيماً: أَسْكَنَه.(تاج العروس، ۱۷ / ۴۹۰)

در اصطلاح :

العقم : – بالفتح و بالضم–: اليبس المانع من قبول الأثر.

و العقيم: الذي لا يولد له، يطلق على الذكر و الأنثى، يقال: «عقمت المرأة»: إذا لم تحبل، فهي عقيم، (معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية؛ ج۲، ص : ۵۲۵)

۲ – استعمال قرآنی :

این واژه درچند مورد استعمال شده است :

۱ - همسر ابراهیم (ع) آنگاه که فرشتگان او را به فرزند پسر بشارت دادند : " فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ في صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقيمٌ " (ذاریات / ۲۹)

و زنش با فریادی [از شگفتی] سر رسید و بر چهره خود زد و گفت: «زنی پیر نازا [چگونه بزاید]؟» .

۲ - یوم: وَ لا يَزالُ الَّذينَ كَفَرُوا في مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقيمٍ (حج : ۵۵)

و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، همواره از آن در تردیدند، تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد، یا عذاب.

روزی بدفرجام به سراغشان بیاید.

۳ - ریح : وَ في عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقيمَ (ذاریات : ۴۱)

و در [ماجرای] عاد [نیز]، چون بر [سر] آنها آن بادِ مُهلك را فرستادیم .

حمیری در توضیح می نویسد :

امرأة عقيم: لا تلد، و الجميع: عقائم و عُقُم، قال اللّه تعالى: وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقِيماً «۲».

و ريح عقيم: لا تلقح شجراً و لا تنشئ سحاباً و لا مطراً، قال اللّه تعالى: الرِّيحَ الْعَقِيمَ «۳»، يقال في بعض التفسير: إنها الدبور.

و الدنيا عقيم: لأنها لا تردُّ على صاحبها خيراً.

و عقل عقيم: لا ينفع صاحبه، وفي الحديث «۴» عن النبي عليه السلام: «العقل عقلان فأما عقل صاحب الدنيا فعقيم و أما عقل صاحب الآخرة فمثمر»

و المُلْكُ عقيم: لأن النسب لا ينفع فيه، يقتل الرجل أباه أو ولده على المُلك.

و يقال: حربٌ عقيم: مثل عَقَام، و قوله تعالى: عَذابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ «۱»: أي عَقِم أن يكون فيه خير للكفار. (شمس العلوم ، ۷ / ۴۶۶۲)

مرحوم طریحی نیز واژه های فوق را اینگونه معنا کرده است :

" قوله تعالى أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ [۲۲/ ۵۵] قيل هو عذاب يوم القيامة و سماه عقيما لأنه لا ليلة له. أو لأنه لا يوم بعده. و قيل: هو يوم بدر، وصف بذلك لأن أولاد النساء يقتلون فيه، فيصرن كأنهن عقم لم يلدن. و الريح العقيم: ريح عذاب لا تلقح شيئا من الأرحام و لا شيئا من النبات، و هي ريح تخرج من تحت الأرضين السابعة.و في الحديث عن الباقر ع- في الريح العقيم- قال" ما يخرج منها شيء قط إلا على قوم عاد، حين غضب الله عليهم فأمر الجن أن يخرجوا منها مثل سعة الخاتم، فعصفت على الخزنة فخرج منها بمقدار منخر الثور تغيظا منها على قوم عاد، فأهلكتهم". (مجمع البحرين ، ۶ / ۱۱۸ - ۱۱۹)

۳ - محبوبیت ازدواج و ازدیاد نسل

خلقت انسان و تکثیر نسل او در قرآن از شاهکارهای آفرینش خداوند شمرده شده است . " يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً كَثيراً وَ

نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذي تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقيباً (نساء : ۱)

ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی که به [نامِ] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مَبُرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است .

تزویج و تکثیر نسل از جمله اموری هستند که در روایات معصومین (ع) بسیار مورد سفارش قرار گرفته است. در برخی روایات برای تزویج، ضوابطی ارائه شده است. از جمله آنها تاکید بر ازدواج با زنانی است که استعداد زایمان های بسیار داشته باشند. به ذکر دو نمونه از آنها اکتفا می شود:

۱ – عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ الرَّقِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ تَزَوَّجْهَا سَوْءَاءَ وَلُوداً وَ لَا تَزَوَّجْهَا حَسْنَاءَ عَاقِراً فَإِنِّي مُبَاهٍ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَ وَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْوِلْدَانَ تَحْتَ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لآبَائِهِمْ يَحْضُنُهُمْ إِبْرَاهِيمُ وَ تُرَبِّيهِمْ سَارَةُ فِي جَبَلٍ مِنْ مِسْكٍ وَ عَنْبَرٍ وَ زَعْفَرَانٍ. (الكافي (ط – الإسلامية) / ج۵ / ۳۳۴ / باب كراهية تزويج العاقر .... ص : ۳۳۳ / ح ۴) .

۲ – الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَزَوَّجُوا بِكْراً وَلُوداً وَ لَا تَزَوَّجُوا حَسْنَاءَ جَمِيلَةً عَاقِراً فَإِنِّي أُبَاهِي بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (الكافي (ط – الإسلامية) / ج۵ / ۳۳۳ / باب كراهية تزويج العاقر ..... ص: ۳۳۳/ح ۲) .

بنابراین تردیدی در محبوبیت تزویج از دیدگاه شارع مقدس وجود ندارد. علیرغم کثرت روایات تزویج هیچ فقیهی آن را واجب ندانسته است چنانکه تکثیر نسل نیز مورد تاکید معصومین (ع) بوده است.

۴ – پیشگیری از استیلاد

پیشگیری از ازدیاد نسل و تعقیم از موضوعاتی است که پیرامون حکم شرعی آن اقوال و استدلالات متفاوتی وجود دارد.

آیا همانگونه که شارع مقدس انسان را در انتخاب همسر گزینی و عدم آن اختیار داده است درباره تولید نسل نیز چنین اختیاری به او داده است یا خیر؟ با توجه به اینکه شارع مقدس برای دوران بارداری، دوران شیردهی و پس از آن مسئولیت‌هایی را بر دوش مادران و پدران قرار داده است آیا می‌توان گفت پذیرش مسئولیت‌ها قهری است و آنان پس از ازدواج حق انتخاب فرزندآوری و عدم آن را ندارند؟ به عبارت دیگر آیا زایش و تولید مثل، حق زوجین است یا تکلیف؟ آیا تعقیم ناقض مالکیت خداوند و تسلط او بر اعضای انسان است؟

آیا ادله شرعی کافی در تحریم تعقیم وجود دارد؟ آیا در صورت تحریم علاوه بر مجازات اخروی ، کیفر و مجازات دنیوی مانند دیه نیز بر آن مترتب خواهد شد ؟ و ...

فرزنداوری و ازدیاد نسل از موضوعاتی است که دلیلی بر وجوب آن اقامه نشده است و هیچ فقیهی قائل به دلالت " تکاثروا " بروجوب ازدیاد نسل نمی باشد . اما پیشگیری از بارداری و حرمت آن از موضوعاتی است که در فقه اسلامی معرکه آراء فقیهان واقع شده است .

به طور کلی درباره پیشگیری از بارداری از منظر فقیهان سه نظریه وجود دارد :

۱ - تعقیم دائم حرام و تعقیم موقت با رعایت شرایط جایز است . این نظریه در میان فقها طرفداران بسیار دارد .

۲ - تعقیم دائم و موقت جایز است . و در منابع فقهی ادله کافی بر تحریم وجود ندارد .

۳ - تعقیم مطلقا حرام است مگر در صورت اضطراروخطر جانی .

از آنجا که وجوب، حرمت و سایر احکام تکلیفیه از عناوینی هستند که نسبت دادنشان به موضوع نیازمند دلیل شرعی است، لازم است ادله حرمت تعقیم را ذکر نموده و پس از آن مورد بحث و بررسی قرار دهیم. لازم به توضیح است که جریان حکم بر موضوع گاه تابع دلیل خاص و گاه تابع دلیل عام است.

ادله تحریم تعقیم

۱ – ۱ –دلیل اول :

آیه " وَ أَنْفِقُوا في سَبيلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْديكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنينَ

(بقره : ۱۹۵)

و در راه خدا انفاق کنید، و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

استدلال : طبق این آیه تعقیم از مصادیق گرفتار کردن نفس در معرض هلاکت وفساد است

" و الحاصل: أنّ التعقيم و المنع عن الحبل الدائم نقص و فساد و ضياع على النفس، فتشمله الآية، و يجب الاجتناب عنه. قال الشيخ الفقيه جعفر سبحاني: «لا شكّ أنّ الإضرار بالنفس إذا انتهى إلى قتل النفس أو قطع عضو من الأعضاء أو إخماد قوّة من القوى كالرجوليّة و الإنجاب فهو محرّم لا خلاف فيه، و يكفي في ذلك قوله سبحانه: «وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» " (موسوعة احكام الاطفال و ادلتها ، ۱ / ۱۱۵-۱۱۶)

۱ – ۲ –تأمل :

واژه هلاکت در لغت به معنای انداختن جان در معرض نابودی است :

الهُلْك: الهَلَاك. و الاهْتِلَاك: رمي الإنسان نفسه في تَهْلُكَة. و التَّهْلُكَة: كل شيء يصير عاقبته إلى الهَلَاك.(العين ، ذيل ماده هلک)

آیه شریفه درباره جهاد با کفار بوده ودلالت بر وجوب تامین هزینه ی رزمندگان دارد . زیرا ترک انفاق موجب تقویت دشمن ومنجر به انحطاط مسلمین می شود . برخی آن را به تمامی انفاقات مالی تعمیم داده اند. (مفاتیح الغیب،۲۹۴/۵) مرحوم طبرسی وجوه دیگری مانند ارتکاب معاصی، اسراف در انفاق، وارد شدن در جنگ بدون دفاع ، امر به معروف چنانکه موجب هلاکت باشد را نیز نقل کرده است. (مجمع البیان ، ۲ / ۵۱۶)

از امام صادق (ع) نقل شده است :

– محمد بن يعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، و سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن يونس بن يعقوب، عن حماد اللحام، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «لو أن رجلا أنفق ما في يديه في سبيل من سبل الله ما كان أحسن و لا وفق، أليس يقول الله تعالى: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ يعني المقتصدين».(البرهان ، ۱ /

۴۱۲ / ح ۹۳۴ و ح ۹۳۵ به نقل از عیاشی ؛ نور الثقلین ، ۱ / ۱۷۹ / ح ۶۳۲) .

علامه طباطبائی (ره) معتقدند ایدیکم مفعول " لاتلقوا " وکنایه از قدرت و قوت است بنابراین به اطلاق آیه شریفه ابطال قدرت و هرگونه توان و استطاعت ممنوع بوده و وقوع در هلاکت محسوب می شود. چنانکه اسراف در انفاق و یا ترک انفاق نیز از موجبات هلاکت است.

"" أمر بإنفاق المال لإقامة القتال في سبيل الله و الكلام في تقييد الإنفاق هاهنا بكونه في سبيل الله نظير تقييد القتال في أول الآيات بكونه في سبيل الله، كما مر، و الباء في قوله:

بِأَيْدِيكُمْ زائدة للتأكيد، و المعنى: و لا تلقوا أيديكم إلى التهلكة كناية عن النهي عن إبطال القوة و الاستطاعة و القدرة فإن اليد مظهرلذلك۰۰۰و الكلام مطلق أريد به النهي عن كل ما يوجب الهلاك من إفراط و تفريط كما أن البخل و الإمساك عن إنفاق المال عند القتال يوجب بطلان القوة و ذهاب القدرة، و فيه هلاك العدة بظهور العدو عليهم، و كما أن التبذير بإنفاق جميع المال يوجب الفقر و المسكنة المؤديين إلى انحطاط الحياة و بطلان المروة.(الميزان ؛ ۲ / ۶۴)

ازمطالعه ظاهر آیه و بررسی اقوال مفسرین در می یابیم که استناد به این آیه در تحریم تعقیم تمام نیست زیرا :

درباره مفعول لاتلقوا دو احتمال وجود دارد : ۱- انفسکم در تقدیر گرفته شود ، چنانکه بسیاری از مفسرین براین اعتقادند . ۲ - ایدیکم ، مفعول ، و باء زائده باشد چنانکه علامه (ره) بر این اعتقادند .

بنابر احتمال اول : آیه دلالت بر انداختن نفس در معرض هلاکت دارد ، و هلاکت نفس چه به معنای دنیوی که به معنای از دست دادن جان است و چه به معنای عذاب اخروی (با ارتکاب محرمات) ، با تعقیم متفاوت است زیرا با تعقیم جان آدمی از بین نمی رود .

وبنابر احتمال دوم : ابطال توانمندی ها و قدرتهای فعلی ممنوع می شود و این معنا با تعقیم که به معنای پیشگیری از فعلیت یافتن است تفاوت دارد .

علاوه بر آنکه سیاق آیه درباره جهاد و انفاق است .

۲ – ۱ – دلیل دوم :

آیه " وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الْأَنْعامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً (نساء : ۱۱۹)

و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد، و وادارشان می‌کنم تا گوشهای دامها را شکاف دهند، و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند.» و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است .

این آیه به تصریح مفسرین کلام شیطان است. علامه طباطبائی (ره)درتفسیر سه واژه " أضلنّهم " و " أمنيّنهم " و " أمرنهم " اضلال را عام و فقرات بعد را از مصادیق آن شمرده اند .

" و هذه الأمور المعدودة جميعها ضلال فذكر الإضلال معها من قبيل ذكر العام ثم ذكر بعض أفراده لعناية خاصة به، يقول: لأضلنهم بالاشتغال بعبادة غير الله و اقتراف المعاصي، و لأغرنهم بالاشتغال بالآمال و الأماني التي تصرفهم عن الاشتغال بواجب شأنهم و ما يهمهم من أمرهم. (الميزان ، ۵/ ۸۵)

و لآمرنهم بشق آذان الأنعام و تحريم ما أحل الله سبحانه، و لآمرنهم بتغيير خلق الله و ينطبق على مثل الإخصاء و أنواع المثلة و اللواط و السحق.

مفسر دیگر فقرات صدر آیه را سه گام از گامهای شیطان دانسته است :

گام اول : اضلال : در این مرحله شیطان انسان را از مسیر عبودیت و عقاید صحیح با ابزاری چون: مشتبه کردن واقع، باطل را حق جلوه دادن، اشاعه فساد، تزیین باطل و ... منحرف می‌کند .

گام دوم : آرزوهای طولانی : فریب انسان با تمنیات و مظاهری چون حب جاه ، مال ، طول بقاء ، طلب لذات حاضر ، نفی وجود بهشت و جهنم ، حساب و عقاب و ... در این مرحله انسان ابتدا درگیر است درگیری میان عقل و فطرت و طبع کامیابی و لذت طلبی از سوی دیگر . تا آنکه به تدریج با ضعف عقل و فطرت طرف دیگر غلبه می کند .

گام سوم : فرماندهی : در این مرحله شیطان غالب شده و فرمانروایی می کند . مثل فرمان بر بریدن گوش حیوانی که در پنجمین زایمان خود مذکر بدنیا آورده است این در جاهلیت علامتی برای حرمت انتفاع از او بوده است . (مواهب الرحمان / ۹ / ۲۸۷ - ۲۹۰) .

۲ – ۲ – مفهوم تغییر و قلمرو آن

تغییر خلقت نمونه ای از فرمانروایی شیطان بر انسان است . درتعیین قلمرو این فرمانروایی به سراغ قرآن ، روایات و اقوال مفسرین می رویم .

الف) قرآن

در قرآن کریم فطرت الهی ، به عنوان حجت ذاتی تخلف و اختلاف ناپذیر انسان و غیر قابل تغییر بسوی دین قیم و شریعت الهی معرفی شده است .

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (روم : ۳۰) .

ب) روایات

در روایات "فليغيرن خلق الله " به امر الله و دين الله تفسير شده است. سید هاشم بحرانی مجموعه روایات کتب تفسیری را اینگونه نقل کرده است :

۲۷۴۸/ [۲]- العياشي: عن محمد بن يونس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قول الله

وَ لآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ، قال: «أمر الله بما أمر به.

- عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله وَ لآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ، قال: «أمر الله بما أمر به».

۲۷۵۰/ [۴]- عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله: وَ لآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ، قال: «دين الله» (البرهان / ۲/ ۱۷۵)

ج) اقوال مفسرین

الف) مرحوم طبرسی پس از نقل روایات و تایید آن با آیه فطرت ، مصادیق دیگری را از قبیل : خصاء ، وشم ، و ... از صحابه و تابعین نقل می کند.

" فقيل يريد دين الله و أمره عن ابن عباس و إبراهيم و مجاهد و الحسن و قتادة و جماعة و هو

المروي عن أبي عبد الله (ع) و يؤيده قوله سبحانه و تعالى «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» و أراد بذلك تحريم الحلال و تحليل الحرام و قيل أراد معنى الخصاء عن عكرمة و شهر بن حوشب و أبي صالح عن ابن عباس و كرهوا الإخصاء في البهائم و قيل أنه الوشم عن ابن مسعود و قيل إنه أراد الشمس القمر و الحجارة عدلوا عن الانتفاع بها إلى عبادتها عن الزجاج .". (مجمع البيان / ۳ / ۱۷۳ -۱۷۴)

ب) زمخشری ازمفسرین اهل سنت دراین باره می نویسد : تغییرهم خلق اللَّه: فقء عين الحامى و إعفاؤه عن

الركوب. و قيل: الخصاء، و هو في قول عامة العلماء مباح في البهائم. و أما في بنى آدم فمحظور. و عند أبى

حنيفة: يكره شراء الخصيان و إمساكهم و استخدامهم، لأن الرغبة فيهم تدعو إلى خصائهم. و قيل: فطرة اللَّه

التي هي دين الإسلام. و قيل للحسن: إن عكرمة يقول هو الخصاء، فقال: كذب عكرمة، هو دين اللَّه. (الكشاف / ۱ / ۵۶۶) .

ج) مرحوم میرزا محمد مشهدی تغییر در خلقت را به تغییر در ظاهر و یا صفت تفسیر کرده اند . " كلّ تغيير بخلق اللّه عن وجهه، صورة أو صفة من دون إذن من اللّه " (كنزالدقائق / ۳ / ۵۴۴)

طبق این تفسیر تعقیم از مصادیق تغییر در ظاهر (مثل لوله بستن)، و یا تغییر در صفت (زوال قدرت زایش) محسوب شده و حرام است

د) مرحوم سبزواری نیز تغییر را اینگونه تقسیم کرده است :

۱ - حسی ، اعم از صورت و صفت . مانند اخصاء و ...

۲ - معنوی : خروج از فطرت ، اعراض از دین حنیف ، تحریف و یا تبدیل آن ، ترویج باطل ، ارتکاب منکرات و ... (مواهب الرحمان / ۹ / ۲۹۰) .

ه) مرحوم صادقی تهرانی معتقد است برای فهم معنای خلق و تغییر آن ، باید از کتاب و سنت کمک گرفت.

به دلالت آیه ۳۰ سوره روم مقصود از خلق ، فطرت و مقصود از تغییر، گمراه کردن آن از

مسیر سلوک

انسانی است.

" إذا فالقصد من خلق اللّه هو خلق خاص و من تغييره ايضا تغيير خاص لا يعرفان إلّا بنص من الكتاب أو السنة، فمن الكتاب «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها»: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» (۳۰: ۳۰) كما و في الباقري (عليه السّلام) «دين اللّه حيث يعم دين الفطرة و الشرعة . و «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» نفيا للجنس يعم واقع التبديل تحويلا للفطرة ذاتيا إلى غير ما خلقت فهو إنباء عن عدم إمكانيته، ثم محاولة التغيير تخلّفا عن أحكام الفطرة و قضاياها فهو إنشاء لمحظوره . (الفرقان / ۷ / ۳۴۶)»

ایشان در ادامه به بیان سه حکم برای تغییر خلق الله (بر اساس کتاب و سنت) پرداخته است:

۱ - تغییر مجاز یا ارجح ، مانند: ختان ، جدا کردن بند ناف هنگام تولد و ..

۲ - تغییر حرام، مانند: پوشاندن فطرت با تبعیت از هوا ، انحراف از مسیر عقل و مصالح آن، نسبت دادن آفرینش به غیر خداوند ، رفتار و ظاهر زنانه برای مردان و بالعکس مثل لواط و سحق .

۳ - تغییر مشکوک ، مانند تراشیدن ریش مردان .

ایشان در ذیل بحث، اخصاء و تعقیم رحم را نیز از مصادیق تغییر حرام دانسته اند. " فمن تغيير خلق اللّه المحرم الإجباب و الإخصاء و تعقيم الرحم ". (الفرقان / ۷ / ۳۴۹)

و) علامه طباطبایی: و ليس من البعيد أن يكون المراد بتغيير خلق الله الخروج عن حكم الفطرة و ترك الدين الحنيف، قال تعالى: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»: (الروم: ۳۰) . (الميزان ، ۵ / ۸۵)

۲ – ۳ - تأمل :

گرچه برخی با استناد به این آیه قائل به تحریم هر نوع تغییری مانند تراشیدن ریش و ... حتی کندن موی ابرو شده ، و عبارت " فليبتكنّ ... " را قرینه ای بر حرمت تغییرات ظاهری دانسته‌اند (رک به : تراش ریش در اسلام ، ۵۱ - ۵۹)، اما از پیگیری تفسیر آیه کریمه در می یابیم که ظاهرا

مقصود از تغییر خلق الله ، بر اساس کتاب و سنت تغییر معنوی یعنی انحراف از مسیر امر و دین الهی و فطرت است چنانکه سیاق آیه نیز گواهی بر همین دریافت است . بنابراین :

اولا : تعمیم آیه به تغییرات غیر معنوی اعم از ظاهری و باطنی نیازمند دلیل است . چنانکه درباره حرمت اخصاء روایت معتبر وجود دارد . و در این آیه نیز شکافتن گوش حیوانات که تغییری ظاهری است نمی تواند دلیلی بر تحریم تغییرات ظاهری تلقی شود زیرا این عمل بعد از "اضلنّهم" بعنوان عملی شیطانی تحریم شده است. بنابر نقل مفسرین، مشرکین عرب گوش بحیره و سائبه را بعنوان علامت برای عبادت اصنام و یا حرمت هرگونه انتفاع از آنان ، که هر دو عملی بر خلاف فطرت خداپرستی انسان است، می شکافتند . (رک به : مفاتیح الغیب ، ۱۱ / ۲۲۳)

ثانیا : برفرض تعمیم و شمولیت تغییرحسی، این تغییرات در صورتی حرام می شود که به فرمان شیطان انجام شود اما اگر غرض عقلائی بر آن مترتب باشد آیه شامل آن نخواهد شد .

علاوه بر آنکه بسیاری از تغییرات مانند تاتو ، خالکوبی ، جراحی های زیبایی، کاشت مو و ... در استفتائات فقهی تحریم نشده است و از موارد نقض محسوب می شود. (رک به : توضیح المسائل امام خمینی ، ۲ / ۹۸۰ ؛ استفتائات آیت الله بهجت ، تبریزی ، خامنه ای و ...)

بنابراین تحریم تعقیم با استناد به این آیه از باب تمسک به عموم عام در شبهه مصداقیه بوده و از نظر محققین اصول صحیح نیست .

۳ – ۱ – دلیل سوم : حدیث نبوی " لا ضرر و لا ضرار "

این عبارت با اسناد و تعبیرات دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل و به عنوان قاعده فقهی مورد استناد فقهاء قرار گرفته است . روایت سمره یکی از آنهاست :

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ سَمُرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَذْقٌ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ كَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِبَابِ الْبُسْتَانِ وَ كَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَبَى سَمُرَةُ فَلَمَّا تَأَبَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَا إِلَيْهِ وَ خَبَّرَهُ الْخَبَرَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ خَبَّرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَا وَ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَبَى فَلَمَّا أَبَى سَاوَمَهُ

حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِهَا عَذْقٌ يُمَدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْأَنْصَارِيِ‌اذْهَبْ فَاقْلَعْهَا وَ ارْمِ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ . (الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج۵ ؛ ص۲۹۲-۲۹۳) .

ضرر به معنای نقص و ضد نفع است . متعلق آن ممکن است نفس ، مال و یا عرض باشد .

ضرار نیز به معنای مطلق تکرار ، و کنایه از اصرار بر ضرر است . (قاعده لاضرر ، آقا ضیاء /۱۳۰ ـ ۱۳۱)

۳ – ۲ –مفاد هیئت :

در معنای " لاضرر ولاضرار " نظرات مختلفی وجود دارد، برخی از آنان عبارتند از :

الف) مقصود از نفی ، نهی است و اراده ی نهی تکلیفی شده است ..

" إنّ الراجح في نظري القاصر إرادة النهي التكليفي من «حديث الضرر»

و كنت استظهر منه عند البحث عنه في أوقات مختلفة إرادة التحريم التكليفي فقط ". (قاعدة لا ضرر (لشيخ الشريعة)، ص: ۱۸ – ۱۹)

ب) نفی ادعائی (نفی آثار)

" أن الظاهر أن يكون لا لنفي الحقيقة كما هو الأصل في هذا التركيب حقيقة أو ادعاء كناية عن نفي الآثار كما هو الظاهر من مثل (: لا صلاة لجار المسجد إلا في المسجد) «۲» و (: يا أشباه الرجال و لا رجال) «۳» فإن قضية البلاغة في الكلام هو إرادة نفي الحقيقة ادعاء لا نفي الحكم أو الصفة كما لا يخفى.

و نفي الحقيقة ادعاء بلحاظ الحكم أو الصفة غير نفي أحدهما ابتداء مجازا في التقدير أو في الكلمة مما لا يخفى على من له معرفة بالبلاغة . (كفاية الاصول ، قاعدة الضرر / ۳۸۲)

مرحوم مظفر نفی آثار را به دلالت اقتضاء دانسته و در این باره می نویسد : " و هي أن تكون الدلالة مقصودة للمتكلم بحسب العرف و يتوقف صدق الكلام أو صحته عقلا أو شرعا أو لغة أو عادة عليها . .

مثالها (قوله صلى اللَّه عليه و آله: لا ضرر و لا ضرار في الإسلام) فإن صدق الكلام يتوقف

على تقدير الأحكام و الآثار الشرعية لتكون هي المنفية حقيقة لوجود الضرر و الضرار قطعا عند المسلمين فيكون النفي للضرر باعتبار نفي آثاره الشرعية و أحكامه و مثله رفع عن أمتي ما لا يعلمون و ما اضطروا إليه " . (اصول الفقه ، ۱ / ۱۳۲).

ج) نفی حکم : شارع حکم ضرری اعم از تکلیفی و وضعی را جعل نکرده است . بنابراین جواز ضرر منتفی است .

إذا عرفت ما ذكرناه فاعلم أن المعنى بعد التعذر إرادة الحقيقة عدم تشريع الضرر بمعنى أن الشارع لم يشرع حكما يلزم منه ضرر على أحد تكليفيا كان أو وضعيا فلزوم البيع مع الغبن حكم يلزم منه ضرر على المغبون فينتفي بالخبر .... و يحتمل أن يراد من النفي النهي عن إضرار النفس أو الغير ابتداء أو مجازاة لكن لا بد أن يراد بالنهي زائدا على التحريم الفساد و عدم المضي للاستدلال به في كثير من رواياته على الحكم الوضعي دون محض التكليف فالنهي هنا نظير الأمر بالوفاء في الشروط و العقود فكل إضرار بالنفس أو الغير محرم غير ماض على من أضره و هذا المعنى قريب من الأول بل راجع إليه (فرائد الاصول ، ۲ / ۵۳۴ ـ ۵۳۵).

۳ – ۳ –حکومت قاعده بر عمومات :

إن هذه القاعدة حاكمة على جميع العمومات الدالة بعمومها على تشريع الحكم الضرري كأدلة لزوم العقود و سلطنة الناس على أموالهم و وجوب الوضوء على واجد الماء و حرمة الترافع إلى حكام الجور و غير ذلك (همان)

۳ ـ ۴ –استدلال به قیاس : این قاعده در قالب قیاس منطقی شکل اول تنظیم شده است :

صغری : تعقیم اضرار به نفس است .

کبری : اضرار مطلقا حرام است .

نتیجه : تعقیم حرام است .

الف) تقریر صغری : تعقیم اضرار نفس است .

اگر عمل جرّاحی، موجب عقیم شدن دائمی زن یا مرد شود، حرام است؛ زیرا بدون تردید، سبب نقص دربدن می‌شود و نقص، ضرر به شمار می‌آید و ضرر رساندن به بدن همانند ضرر

زدن به دیگران، به دلالت روایت نبویِ مورد اتفاق، حرام است.(کنترل جمعیت و عقیم سازی / ۵۶)

"لا شكّ أنّ التعقيم و المنع الدائم عن الحبل- من أيّ وسيلة حصلت- نقص في البدن، و النقص ضرر " . (موسوعه احکام الاطفال و ادلتها / ۱ / ۱۱۹)

ابعاد ضرر

مرحوم حسینی طهرانی ضرر تعقیم را از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داده است :

۱ - بعد جسمی : خوردن دارو برای جلوگیری رحم از پذیرش نطفه ... ضررهای مزاجی شدید دارد ... موجب کسالت قلب و سرطان رحم و اختلال جریان خون و بهم خوردن سیر طبیعی و عمل غدد و ترشحات زائده و امراض دیگری است ... موجب قطع جریان حیض در اوقات معینه و مشخصه می گردد و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می شود و عواقب وخیمی را در پی دارد . (کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکره مسلمین / ۴۰) .

ایشان در ادامه به ذکر تلفات بستن لوله در خانم ها و تعداد آنها در کشورهای مختلف پرداخته ، و سپس به عوارض جراحی از قبیل : انجام ناقص عمل ، خونریزی ، از دست دادن حساسیت موضعی ، نفخ دائمی شکم ، سوختگی ، انسداد روده و... و عوارض بلند مدت آن مانند التهاب مخاط داخلی رحم ، قاعدگی های ادواری دردناک و ... با استناد به بررسیی که توسط کالج سلطنتی لندن انجام شده است ، اشاره می کنند . (همان / ۷۹ - ۸۲)

۲ - بعد روحی : ضرر روحی از دو جهت قابل بررسی است :

الف) روان فردی :

خوردن داروها ... موجب کسالت اعصاب و در بعض احیان منجر به جنون و دیوانگی است . (همان / ۴۰)

عزل در مردان موجب کسالت اعصاب می شود و در اثر تکرار به حدی می رسد که درمانش صعب می گردد .(همان / ۳۹)

ب) روح عبادی : مرحوم طهرانی معتقدند عدم رضاع و عدم بارداری موجب هدر رفتن

قوای جسمی بدنی شده و در نتیجه موجب دوری از رحمت خداوند می شود . در ادمه می نویسد : " زن باید مانند مرد پیوسته راه تقرب را بپیماید ، و آن وقتی است که دوش به دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند و این در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر دهد .. بنابراین زنان باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند ، تا در کاروان انسانیت و حرکت بسوی معبود و محبوب و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان و پویندگان بسوی حرم و حریم امن و امان او ، با مردان هماهنگ باشند ... اصل در زنان عبادت است یعنی اصل در زنان حمل و رضاع است . حیض زنان خلاف اصل است ، یعنی عدم حمل و عدم رضاع خلاف است . فتامل در این نکته دقیق . (همان / ۴۲)

۳ - بعد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی : تعقیم موجب کاهش جمعیت مسلمانان و بدنبال آن تضعیف قوای نظامی، تضعیف اخلاق عمومی و ارزشهای اجتماعی و ... می‌شود. مرحوم طهرانی به عوامل سیاسی پشت پرده در مسئله کاهش جمعیت و اهداف غربیان در تلاش گسترده و تبلیغات و در اختیار گزاردن رایگان ابزار تنظیم خانواده، اشاره کرده و به اهداف چند بعدی آنان در این زمینه پرداخته‌اند، ایشان در تبیین این ابعاد به مقالات مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی (۶۹۷/۷ - ۶۹/۸/۱۴) توسط آقای محمد باقر خرازی تنظیم و تدوین شده ، استناد می کنند

محدود کردن نسل انقلابی جامعه، جلوگیری از افزایش قدرت سیاسی، انحراف افکار جامعه بسوی مسائل فرعی و کاذب ، و دور نمودن آنان از مسائل حیاتی جامعه، محدودیت بخشیدن نسل مسلمین و جهان سوم در دنیا . و ... به عنوان انگیزه های سیاسی، محدود کردن ازدواج ها و کشاندن بی رویه زنان به صحنه اجتماع و فعالیت های اقتصادی و در یک کلام نابود کردن بتیاد خانواده و ایجاد فساد اجتماعی به عنوان انگیزه اجتماعی و ایجاد فضا و امکانات مورد نیاز استکبار جهت تفریح گاه ساکنین شهرهای آلوده ، جلوگیری از گستردگی و رشد بازار تولید ، خلاقیت و ابتکارها . و ... به عنوان انگیزه اقتصادی ذکر شده است

(همان ۱۱۶ - ۱۲۵) .

ب) تقریر کبری : حرمت مطلق ضرر

" لاضرر " تعلیل است و تعلیل روایت سمره بر حرمت مطلق اضرار اعم از اضرار به نفس یا به غیر ، دلالت دارد . درباره عدم انصراف روایت به اضرار غیر و شمولیت اضرار به نفس چند تقریب وجود دارد :

تقریب اول : نفی موجبات ضرر

ضرر اسم جنس است و نفی آن به معنای نفی کلیه عوامل و موجبات ضرر است . " و بتعبير آخر: تعلّق النفي بالضرر الذي هو اسم مصدر، فيستفاد منه بدلالة الاقتضاء نفي كلّ علّة و سبب يوجب الضرر سواء كان الضرر على الغير أو على النفس، و سواء كان في حكم تكليفي أو وضعي، كما صرّح به الفقهاء في مفاد القاعدة، قال الشيخ الأعظم: «إنّ العلماء لم يفرّقوا في الاستدلال بالقاعدة بين الإضرار بالنفس و الإضرار بالغير ... إلى أن قال: استفيد من الأدلّة العقلية و النقليّةتحريم الإضرار بالنفس . ».و قال في الفرائد: «فكلّ إضرار بالنفس أو الغير محرّم غير ماضٍ على مَنْ أضرّ .» و قال المحقّق البجنوردي: «الظاهر من لفظ الضرر عرفاً هو النقص في ماله أو عرضه أو نفسه أو في شيء من شئونه بعد وجوده أو بعد وجود المقتضي القريب له بحيث يراه العرف موجوداء » و ذكر المحقّق العراقي أنّ «تعلّقهما- أي الضرر و الضرار- يصحّ أن يكون النفس و المال و العرض و الغرض ... أي المطلوب» . (موسوعة احكام الاطفال ، ۱ / ۱۲۰)

" فرمایش پیامبر (ص): «فإنه لاضرر ولاضرار» تعلیل است و تعلیل عمومیت دارد و تنها مخصوص مورد خاص نیست ومقتضای عمومیّت، نفی هرسبب موجبِ ضرر است.

به این بیان که «ضرر» اسم مصدر و اسم جنس است و نفی، به ضرر تعلّق گرفته و می‌فهماند که ضرر، در اسلام نفی شده و روشن است که ضرر از علّت های مختلف به وجود می‌آید.

پس اگر ضرر- که معلول است- نفی شده، تمام عوامل به وجود آورندۀ آن نیز دراسلام نفی شده و حرام است؛ خواه آن علت، حکم تکلیفی باشد یا وضعی و چه حکم وضعی ثبوتی باشد وچه عدمی؛ مانند عدم جعل حقّ، مثل حق شفعه و یا حقّ خیار و سبب های ضرری دیگر.

درنتیجه، اطلاق نفی معلول های ضرری درحوزۀ دین اسلام از باب دلالت اقتضا، می‌فهماند

که همهٔ علت های موجب ضرر، نفی شده؛ پس بازگشت نفی ضرر به این موارد است: محکوم بودن اطلاقات و عمومات ضرری، نهی از وارد نمودن ضرر برنفس و نیز بردیگری و جبران ضرر از راه جعل خیار در جایی که لزوم، ضرر باشد. خلاصه این که «لاضرر» در شرع اسلام مصادیق و موارد مختلفی دارد که عبارتند از: نفی ضرر، نهی از ضرر رساندن، جبران ضرر و حکم سلطانی و ... که به حسب اختلاف موارد فرق می‌کند. مثل کلام خداوند: «لَنْ يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.» «۱» این آیه می‌رساند که سلطه ای دراحکام اسلامی جعل نشده و از ایجاد سلطه نیز نهی می‌نماید." (کنترل جمعیت / ۲۱ / ۶۱)

انحصار نفی ضرر به نفی حکم قرینه می خواهد :

" به هرحال اگر حدیث «لاضرر» را این گونه معنا کنیم، بهتر از فرمودهٔ شیخ انصاری است که: مراد ازآن، نفی حکم است؛ زیرا به کار بردن واژهٔ «ضرر» و اراده نمودن حکم ازآن، نیاز به قرینه دارد؛ زیرا عنوان «ضرر» غیر از عنوان «مضرّ» است و آنچه دلیل برنفی آن آمده، عنوان «ضرر» است نه «مضرّ» که همان حکم باشد.

همچنین معنای ما مناسب تر از کلام صاحب کفایه است که: مراد از «لاضرر» نفی حکم به لسان نفی موضوع ضرری است؛ مثل وضوی ضرری. این سخن خلاف ظاهر از «لاضرر» است؛ زیرا «ضرر» عنوانی غیر از «مضرّ» است و «ضارّ» و «ضائر» و آنچه نفی شده نفس «ضرر» است که عبارت از نقص می‌باشد نه «مضرّ» که به معنای کم کننده و ناقص کننده است؛ مثل وضوی ضرری " (همان / ۶۱ - ۶۲)

تقریب دوم : حاکمیت " لاضرر " بر تسلط انسان بر خود نقص عضو حرام است زیرا انسان مالک اعضای خود نیست . جواز نقص عضو (از جمله تعقیم) به معنای پذیرش مالکیت انسان بر اعضاست ، در حالی که مالکیت اعضاء در انحصار خداوند است .

" رحم زن مانند چشم و دست و پا و قلب یکی از اعضای اوست . بلکه از اعضای بسیار مهم است که با بقا و سلامت آن ، موجودیت و زنیت زن محفوظ ، و با فنا و نابودی و مرض آن زنیت زن تباه شده است . ... همانطور که کسی حق ندارد به جراح بگوید : دست مرا ببر ... همین‌طور نمی‌تواند بگوید: لوله های رحم مرا مسدود کن. انسان اختیار اجزاء و اعضای بدن

خود را نداشته و حق از بین بردن و خراب کردن آنها را ندارد . مالک انسان خداوند است و او به انسان نه عقلا و نه شرعا اجازه اینگونه تصرفات را نداده است . (کاهش جمعیت / ۴۷)

۳ – ۵ –شبهات نفی تعمیم و پاسخ‌ها

محقق دیگر در جهت اثبات این نظریه، شبهات پیرامونی را در قالب سؤال مطرح و آنان را پاسخ گفته است :

شبهه اول : مقصود از " لاضرر " نفی حکم ضرری است مثل نفی حکم وجوب روزه و وضو به هنگام ضرر . و شامل حرمت تعقیم نمی شود .

پاسخ : " لاضرر " اطلاق دارد و شامل نفی تسلط انسان برخود ، نیز می شود .

" إن قلت: بأنّ المقصود من لا ضرر هو نفي الحكم الضرري كالوضوء و الصوم إذا كانا ضرريّين، فلا يشمل ما كنّا في بيان إثباته، أي حرمة التعقيم " .

" قلنا: على فرض قبول هذا المبنى يشمل المورد؛ لأنّ إطلاق نفي الحكم الضرري يشمل نفي تسلّط الإنسان على نفسه. بتعبير آخر: تسلّط الإنسان على نفسه على نحو الإطلاق- و لو بأن يضرّ به- حكم من الأحكام، و لا ضرر ينفيه." (الموسوعه / ۱ / ۱۱۹ - ۱۲۰) .

شبهه دوم : " لاضرر " در روایت سمره از اضرار به نفس منصرف بوده و درباره اضرار به غیر است . علاوه بر آنکه این روایت به اینگونه نیز نقل شده است : " لا ضرر و لا ضرار على المؤمن "

و در روایت امام عسگری (ع) نیز درباره اختلاف میان دو فرد ، چنین آمده : " لايضرّ أخاه المؤمن " . پاسخ : لاضرر تعلیل است و منحصر به مورد روایت نیست .و قابل تعمیم به اضرار به نفس نیز می شود .

" إن قلت: إنّ دليل «لا ضرر» بقرينة المورد ينصرف عن الإضرار بالنفس، فإنّه صلى الله عليه و آله و سلم قال للأنصاري: «اذهب فاقلعها و ارْمِ بها إليه- أي إلى سمرة بن جندب‌الذي كان مزاحماً و مضارّاً- فإنّه لا ضرر و لا ضرار» «۱» فلا يشمل مسألتنا هذه التي هي الإضرار بالنفس لا بالغير. و يؤيّده ما ورد في مكاتبة محمّد بن الحسين المرويّة بسند صحيح إلى أبي محمّد عليه السلام في رجل كانت له رحى على نهر قرية، و القرية لرجل، فأراد صاحب القرية أن يسوق إلى

قريته الماء في غير هذا النهر و يعطّل هذا الرحى أَ لَه ذلك أم لا؟

فوقّع عليه السلام: «يتّقي اللّه و يعمل في ذلك بالمعروف و لا يضرّ أخاه المؤمن» ۲.

و كذا ما ورد في رواية أُخرى ما قال صلى الله عليه و آله و سلم لسمرة بن جندب: «إنّك رجل مضارّ و لا ضرر و لا ضرار على مؤمن» ۳.

و بالجملة: إطلاق قوله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا يضرّ أخاه» يدلّ على حرمة الإضرار بالغير فقط، و معه يقيّد قوله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا ضرر و لا ضرار» الذي يدلّ على حرمة الإضرار مطلقاً.

" قلنا: إنّ قوله عليه السلام: «لا يضرّ أخاه المؤمن» هو أحد مصاديق «لا ضرر و لا ضرار» و المصداق لا يمكن أن يقيّد المطلق.. (همان) -

۳ – ۶ - غرض عقلائی و ضرر

چنانکه گذشت تعقیم دائم ، ضرری است و با استناد به قاعده " لاضرر " حرام است . اما در صورتی که پیشگیری از بارداری ، دارای مصلحت و غرض عقلائی باشد آیا بازهم عنوان ضرر صدق می کند ؟ به عبارت دیگر آیا حرمت تعقیم تخصیص و تقیید پذیر است ؟ طرفداران نظریه تحریم تعقیم دراین باره دو پاسخ متفاوت ارائه داده اند :

۱ - حرمت تعقیم تخصیص پذیر نیست و فرض تحقق غرض عقلائی کاملا منتفی است .

خلاصه استدلال مرحوم حسینی طهرانی براین ادعا اینگونه است :

اولا : مشروط کردن احکام شرعی به حکم عقل ، عقلاء ، و تجویز عقلائی به معنای نسخ حکم شریعت و تحکیم احکام عقلیه است . در حالی که هیچکس به آن ملتزم نیست . نمونه های فقهی آن بسیار است ، از جمله : جواز خوردن مقدار کمی مشروب برای سربازان جنگی ، و مجاز بودن ربا و ... از منظر عقلاست . در حالی که حرمت این امور در شرع اطلاق دارد و هیچ فقیهی حکم به حلیت این موارد نکرده است .

فرض تعارض اهم و مهم نیز صادق نیست . بلکه فقط در صورتی که جان زن در معرض خطر بوده و رفع آن منحصر به عقیم کردن او باشد حفظ جان او اهم می شود .

ثانیا : تعقیم از موضوعات مستنبطه شرعی است ، نه خارجی . بنابراین احاله آن به حکم و تجویز عقلائی صحیح نیست . مفسده تعقیم حتمی است و تعلیق آن به عدم آن تعلیق به امر محال است . (کاهش جمعیت / ۳۱۹ - ۳۲۰) .

۲ - غرض عقلائی و ضرر تعقیم از باب تزاحم است .

وجود اغراض عقلائی بر تعقیم مانند : داشتن فرزندان زیاد ، مانعیت فرزند زیاد برای تحصیل زوجین ، رزمنده بودن زوجین و ... موجب نفی ضرر تعقیم نیست بلکه مزاحم آن است . در اینصورت باید طبق قاعده تزاحم أهم و مهم عمل نمود .

" وارد آوردن نقص به واسطهٔ این اغراض عقلایی از ضرری بودن خارج نمی‌شود؛ مثلًا شکستن در منزل دیگران برای نجات غریق و مانند آن، امری عقلایی است؛ بلکه وجوب شرعی دارد؛ لیکن ضرر برصاحب خانه صدق می‌کند و از عنوان «ضرر» خارج نمی‌شود و به همین دلیل قیمت آن را بدهکار است. این از باب تزاحم دو واجب اهمّ و مهّم است که واجب اهمّ- حفظ شخص غریق- برحرمت ضرر رساندن به غیر، مقدم است...

خلاصه: به صرف وجود اغراض عقلایی ضرر منتفی نشده؛ بلکه موجود است و ارتکاب آن جایز نیست؛ مگر غرض مهم تری در میان باشد که انجام دادن آن، بدون اشکال است. مانند انحصار راه درمان به تحمل ضرر یا پیشگیری از بیماری که ضرر آن بیشتر و سخت تر است . (کنترل جمعیت / ۶۲ - ۶۳)

همچنین در معاملاتی که برای تحصیل منفعت، هزینه هایی می‌شود، مثل مسافرت و غیرآن، اما سودی به دست نمی‌آید، ضرر صدق می‌کند؛ زیرا مخارج سفر از یك غرض عقلایی چون تجارت، ناشی می‌شود؛ بلکه ممکن است گفته شود: حتی اگر سودی هم برده شود باز برمخارجی که در تحصیل آن صرف گردیده، ضرر صدق می‌کند؛ هرچند باسود به دست آمده جبران می‌شود. پس باب، باب تزاحم است و آنچه موجب تحمّل ضرر است اگر غرض مهم تر باشد، مقدّم است و در غیر این صورت مقدم نیست. تجارت و کاسبی امری است که بر تحمّل مخارج تجارت مقدّم است؛ هرچندسودی در کار نباشد؛ زیرا تعطیلی تجارت سبب اختلال نظام معیشتی می‌گردد و این خود برضرر مالی که احیاناً به سبب نفقات لازم وارد می‌شود، ترجیح

دارد.(همان ، پاورقی).

۱-۷ - تامل : توجه به چند نکته لازم است :

نکته اول) ضرر از مفاهیم مشکک است . استاد سبحانی مراتب ضرر را به هفت مرتبه رسانده و حکم آنها را اینگونه گزارش کرده است :

۱ - اتلاف نفس ۲ - قطع عضو ۳ - افساد قوه و استعداد ۴ - تعریض به امراض و انحراف مزاج ۵ - اتلاف مال معتدبه ۶ - تعریض شخصیت به اذلال ۷ - اضرار یسیره .

موارد ۱ ، ۲ و۶ قطعا حرام ، مورد هفتم جایز ، و موارد ۳ - ۵ اختلافی است .

نکته دوم) شک در ضرر شبهه مصداقیه است و درشبهات مصداقیه تمسک به عمومات جایز نیست .

"انّ الضرر عند الشك [فيه] من الشبهات المصداقيّة المقتضية لعدم ترتّب حكم عليه من حرمة أو غيره سواء في المضار النفسية أو غيرها، كماهو الشأن في كلّ حكم شك في مصداقه، بل في المقام يترتّب آثار حكم آخر كان لولاه ثابتا، نظرا إلى أنّ

نسبة هذا العنوان إليه كنسبة التزاحم الراجع إلى مزاحمة المانع مع المقتضي." (قاعدة نفی الضرر ،آغاضیاء ، ۳۲۹ - ۳۳۰)

با توجه به نکات فوق و مطالب پیشین تحریم قطعی تعقیم چنانکه برخی بدان قائلند (بحوث فقهية هامّه ، ۲۸۴) با استناد به قاعده لاضرر مشکل به نظر می رسد ، زیرا :

اولا : ضرری بودن تعقیم محرز نیست و انتفاء انواع ضرر(بدنی ، مالی ، حیثیتی ، روحی و ...) از آن امری متصور است .

ثانیا : برفرض ضرری بودن ، ضرر از مقولات به تشکیک است و همه اقسام آن حرام نیست جنانکه بسیاری از فقها تحریم تعقیم را مشروط به ضرر بلیغ (منهاج الصالحین ، ۱ / ۶۱) ، جنایت برنفس (صراط النجاة ، ۱ / ۳۶۰) و ... نموده اند . ، و در اینکه تعقیم از مصادیق حرام آن باشد تردید جدی وجود دارد .

ثانیا : ضرر از مفاهیم عرفی است و تشخیص و تعیین قلمرو آن با عرف است و از نظر عرف

عقلاء ضرر بر چیزی اطلاق می شود که فاقد هرگونه غرض عقلایی باشد . درحالی که وجود غرض عقلایی در تعقیم منتفی نیست مانند بیماران روانی ، معتاد و ... . و چه بسا در برخی حالات ضرورت تعقیم از امور انکار ناپذیر باشد .

بنابراین در امور ضرری واجد غرض عقلائی، حکم به انتفاء ضرر و یا ترجیح تامین غرض عقلائی (بنابراختلاف مبانی) می شود . البته ضرری بودن مواردی که در روایات بعنوان بیان تعلیل محرمات قرآنی ذکر شده است مانند وجوه تحریم برخی خوراکیها و ... مشمول این حکم نیستند .

۴ - دلیل چهارم : حرمت نقص عضو

نقص عضو از مصادیق اضرار به نفس است . در حقیقت استدلال بر حرمت تعقیم با استناد به حرمت نقص دلیل مستقلی نیست، بلکه در ذیل دلیل سابق قراردارد . چنانکه در تقریب دوم بیان گردید .

" لا شكّ أنّ التعقيم و المنع الدائم عن الحبل- من أيّ وسيلة حصلت- نقص في البدن، و النقص ضرر، فكما أنّ الإضرار بالغير حرام فكذا الإضرار بالنفس، فيشمله قوله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا ضرر و لا ضرار» (موسوعة احكام الاطفال ، ۱ / ۱۱۹) .

اما از آنجا که برخی از طرفداران نظریه " تحریم مطلق تعقیم " مدرک دیگری بر آن ذکر نموده اند ، آن را به عنوان دلیل مستقل مطرح نمودیم .

مرحوم حسینی طهرانی در این باره می نویسد : " و اجماع مسلمین حتّی از عامه قائم است برحرمت نقص جزئی از اجزاء بدن . و معلوم است که نقص عضو از زن یا مرد حرام می باشد . کسی نگوید : اجماع اطلاق ندارد ، زیرا لسان ندارد ، اجماع دلیل لبی است و شامل بر قدر متیقن می شود نه موارد مشکوکه . لهذا شمولش بر امثال مقام ما که نزد عقلا جائز است محل اشکال می باشد .

زیرا پاسخ‌اش آنست که: بستن لوله ها و عقیم نمودن مرد و زن نه تنها از قدر متیقن است بلکه ازمصادیق اظهر آن می باشد . (کاهش جمعیت / ۳۱۸) .

۵ – ۱ دلیل پنجم : حرمت إخصاء

یکی دیگر از دلائل حرمت تعقیم ، حرمت اخصا است .این کلمه به معنای از بین بردن قوه شهوت است .

خَصی الفحلَ خِصاءً، ممدود: سَلَّ خُصْيَيْه، يكون في الناس و الدواب و الغنم (لسان العرب ، ذیل ماده خصی)

این عمل در روایات ، موردنهی واقع شده است .

– عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص يَا رَسُولَ اللَّهِ- أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ فَقَالَ وَ مَاهِيَ يَا عُثْمَانُ قَالَ قُلْتُ إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَتَرَهَّبَ قَالَ لَا تَفْعَلْ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّ تَرَهُّبَ أُمَّتِي الْقُعُودُ فِي الْمَسَاجِدِ وَ انْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ قَالَ فَإِنِّي أَرَدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَخْتَصِيَ قَالَ لَا تَفْعَلْ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّ اخْتِصَاءَ أُمَّتِي الصِّيَامُ مَعَ كَلَامٍ طَوِيلٍ. (تهذيب الاحكام / ۴ / ۱۹۰ ـ ۱۹۱ / ح۵۴۱)

عثمان بن مظعون گوید: خدمت پیامبر خدا عرض کردم: ای پیامبر! قصد دارم از چند چیز سؤال نمایم. [آیا اجازه می‌فرمایید؟] پیامبر فرمود: ای عثمان! چه پرسشی داری؟ عثمان گوید: گفتم: قصد دارم رهبانیّت را درپیش گیرم و ترك زن و دنیا کنم. پیامبر فرمود: ای عثمان! این کار را نکن. رهبانیّت امّت من نشستن در مسجد و منتظر اقامهٔ نماز بعد از نماز دیگر است.عثمان گفت: ای رسول خدا! قصد دارم خود را خصیّ نمایم، پیامبر فرمود: ای عثمان! این کار را نکن. خصیّ نمودن امت من، روزه است.

استدلال: از روایات استفاده می‌شود خصیّ نمودن حرام است و تنها علت این است که موجب عقیم شدن می‌گردد. (کنترل جمعیت /۶۴ ـ ۶۵)

۵ ـ ۲ تامل : گرچه اخصاء یکی از علل تعقیم است و تعقیم از لوازم لاینفک خصی نمودن محسوب می شود ، اما خود، پدیده ای متفاوت است و نمی توان تعقیم را علت تحریم آن دانسته

و حکم آن را به تعقیم تسری داد . بنابر این استدلال مذکور فاقد پشتوانه علمی است . چنانکه یکی از محققین استناد به روایات اخصاء مردان راجهت تعمیم حکم به سایر حالات تعقیم ، و اشتراک زنان در این حکم را ضعیف و ناکافی دانسته است .

""و حيث إنّ الاختصاء المحرّم هو صورة لمنع الإنجاب الدائم لدى الرجل كان منع الإنجاب الدائم لدى المرأة محرّماً كذلك، بجامع أنّ كليهما يمنع الحبل من أصله كما قيل و ضعفه ظاهر؛ لأنّ الإخصاء يمنع الحبل و الشهوة؛ بخلاف عملية التعقيم مع الوسائل الحديثة- كسدّ قناتي الرحم و الكيّ بالحرارة الكهربائية- مثلًا فإنّها تقطع النسل و تُبقي الشهوة . مضافاً إلى أنّه لا طريق لكشف الملاكات في الأحكام إلّا بالنصّ الصحيح، و النصّ ورد في إخصاء الرجل فقط، فقياس المرأة بالرجل- و كذا الحالات المختلفة التي تحصل التعقيم بغير الإخصاء به في الرجل- باطل مردود " (موسوعة احكام الاطفال ، ۱ /۱۱۸ - ۱۱۹) .

۶ – ۱ دلیل ششم : حرمت عزل

درباره حرمت عزل به دو دسته روایت استناد شده است :

۱ – حدیث نبوی " العزل هو الوأد الخفی"

برخی از قائلین حرمت تعقیم ، با استناد به حدیث نبوی " العزل هو الوأد الخفی " (روضة المتقین ، ۸ / ۳۸۲) عزل را دلیل دیگری بر حرمت تعقیم دانسته اند . مرحوم حسینی طهرانی در این باره می نویسد : " نطفه در حقیقت ماده اولیه ی انسان است ... پس از سیر مدارج حرکت جوهریه در رحم ، تبدیل به یک انسان کامل می شود . عزل یعنی این استعداد و قابلیت قریب به فعلیت را ضایع نمودن ... لذا دیدیم که در این امر طبق روایت وارده در مجمع البیان رسول اکرم (ص) گفته اند: "العزل هو الوأد الخفی" یعنی: عزل نمودن در حکم و طراز همان زنده به قبر نمودن طفل است. غایة الامر این نتیجه در عزل پنهان است ، و در وأد آشکار و ظاهر . " (کاهش جمعیت / ۳۹) .

به اعتقاد ایشان ، با فرض حرمت مرد باید ده دینار دیه بپردازد :

" عزل موجب عدم استقرار نطفه در رحم است نه اخراج آن پس از استقرار . معذلک جواز

آنهم محل اشکال است ، بنابر فرض حرمت ، موجب ده دینار دیه است." (همان / ۳۸)

۲ – روایت کراهت عزل

– رَوَى الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعَزْلِ فَقَالَ أَمَّا الْأَمَةُ فَلَا بَأْسَ وَ أَمَّا الْحُرَّةُ فَإِنِّي أَكْرَهُ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهَا حِينَ يَتَزَوَّجُهَا . (تهذیب الاحکام ، ۷ / ۴۱۷)

– رَوَى الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالْعَزْلِ فِي سِتَّةٍ وُجُوهِ الْمَرْأَةِ الَّتِي أَيْقَنَتْ أَنَّهَا لَا تَلِدُ وَ الْمُسِنَّةِ وَ الْمَرْأَةِ السَّلِيطَةِ وَ الْبَذِيَّةِ وَ الْمَرْأَةِ الَّتِي لَا تُرْضِعُ وَلَدَهَا وَ الْأَمَةِ . (من لا یحضر ، ۳ / ۴۴۳)

۶ - **۲ تأمل :** به نظر می رسد تحریم عزل با استناد به روایات فوق ، ناتمام و در مسیر حرمت تعقیم بسیار نارساست زیرا :

اولا : روایت " العزل هو الوأد الخفی " مرسل و فاقد سند است علاوه بر آنکه متن روایت دلالت بر حرمت ندارد .

ثانیا : روایات تعیین دیه (ده دینار) درباره فردی است که مرد را در حال جماع بترساند و یا برای مردی که بدون اذن همسرش عزل نماید .

من أفزع رجلا و هو على حال جماع فعزل عن امرأته كان عليه دية ضياع النطفة عشر دية الجنين و هي عشرة دنانير.وكذلك إذا عزل الرجل عن زوجته الحرة بغير اختيارها فإن عليه عشر دية الجنين يسلمه إليها و هي عشرة دنانير . (المقنعه ، ۷۶۳)

اما روایت : " رُوِّينَا عَنْكُمْ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ أَنَّ الْفَرْقَ بَيْنَ الزَّوْجَةِ وَ الْمُمَتَّعِ بِهَا أَنَّ لِلْمُتَمَتِّعِ أَنْ يَعْتَزِلَ عَنِ الْمُتْعَةِ وَ لَيْسَ لِلْمُزَوِّجِ أَنْ يَعْزِلَ عَنِ الزَّوْجَةِ إِنَّ اللَّهَ قَالَ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُلا يُحِبُّ الْفَسادَ إِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكَفَّارَةً عَنْكُمْ أَنَّ مَنْ عَزَلَ نُطْفَةً مِنْ رَحِمِ مُزَوَّجَهٍ فَدِيَةُ النُّطْفَةِ عَشْرُ دَنَانِيرَ كَفَّارَةً، (الهدایة الکبری ، ۴۲۴ - ۴۲۵)در منابع روایی

معتبر ذکر نشده و مؤلف کتاب ، حسین بن حمدان جنبلانی الحصین ، فردی فاسد المذهب ، کذاب و ملعون معرفی شده است (جامع الرواة ، ۱ / ۲۳۷)

به اعتقاد علامه مجلسی ملازمه ای میان دیه و حرمت نیست : " لما روي الأخبار في الدية للعزل، توهم بعض الأصحاب الحرمة لذلك، و لا منافاة لأنه يمكن أن يكون جائزا موجبا للدية لو قلنا بوجوبها (روضة المتقين ، ۸ / ۳۲۷)

ثالثا : روایات منع معارض روایت جواز است .مانند :

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْعَزْلِ فَقَالَ ذَاكَ إِلَى الرَّجُلِ يَصْرِفُهُ حَيْثُ شَاء (الکافی (اسلامیه) ، ۵ / ۵۰۴)

مقتضای جمع روایات ، حمل بر کراهت است .

کتابنامه

قرآن کریم ترجمه مرحوم فولادوند

اصول الفقه / مظفر

المیزان فی تفسیر القرآن / علامه طباطبائی

الهدایة الکبری / خصیبی

البرهان / سید هاشم بحرانی

الفرقان فی تفسیر القرآن / صادقی تهرانی

الکافی / کلینی / ط قدیم

المقنعه / شیخ مفید

بحوث هامة فقهیه/ مکارم شیرازی

تاج العروس / زبیدی

تراش ریش در اسلام

توضیح المسائل امام خمینی

تهذیب الاحکام

جامع الرواة / محقق اردبیلی

روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه / مجلسی

شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم / حمیری

صراط النجاة / خویی

فرائد الاصول / شیخ انصاری

قاعده لاضرر / شیخ الشریعه

قاعده نفی ضررو الاجتهاد و التقلید / آغاضیاء عراقی

کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکره مسلمین / حسینی تهرانی

کفایة الاصول / آخوند خراسانی

کنز الدقائق و بحر الغرائب / مشهدی قمی

لسان العرب / ابن منظور

مجمع البحرین / طریحی
مجمع البیان / طبرسی
معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه / محمود عبدالرحمان
مفاتیح الغیب / فخررازی
من لایحضره الفقیه / شیخ صدوق
منهاج الصالحین / سیستانی
مواهب الرحمان / سبزواری
موسوعة احکام الاطفال و ادلتها / انصاری شیرازی و دیگران
مقاله : کنترل جمعیت / نوری همدانی / مجله فقه اهل بیت / ج ۳۳ / ص۲۴

تذکر : تمامی منابع از نرم افزارهای : فقه ، جامع التفاسیر و اصول موسسه نور تهیه گردیده است . (غیر از جامع الرواة چاپ بیروت)